



آرزو شهیازی

– مدتی خبری از تان نبود، گویا در شبکه جام‌جم کار می‌کردید درست است؟
بله. من دو سال متناوب با گروه کودک شبکه جهانی جام‌جم کار می‌کردم چون کار کودک را دوست دارم و اگر هر از گاهی هم کارهای نسبتاً بدی انجام داده‌ام، اتفاقاً در حوزه کار کودک این اتفاق نیفتاده است. من در کارهای تلویزیون‌ام کار بد زیاد داشته‌ام، چون حرفه‌ام بازیگری است و از این راه امرار معاش می‌کنم. خب همیشه پیشنهادهای خوبی به آدم دوست داشته باشد و نشانه نگاه من به حرفه‌ام باشد وجود ندارد.
– مجموعه‌ای که برای جام‌جم کار کردید شبیه همین کار«هفت کلمه حرف حساب» بود؟

در واقع آن مجموعه مقدمه‌ای برای مجموعه فعلی شد. «تشرانی» را سه چهار سال پیش کار کردیم و آخرین پروژه منن با جام‌جم بود. مجموعه‌ای بود که برای ایام تابستان کار می‌کردیم و مخاطب هدف‌مان هم بچه‌های سا‌اصالت ایرانی و از پدر و مادر ایرانی بودند که هیچ وقت ایران را ندیده‌اند و به طور مستقل با فرهنگ ایرانی در تماس نبوده‌اند. آقای پورحسین که از سالل گذشته به شبکه آموزش منتقل شدند، آن کار را دیده بودند و دوست داشتند و به همین خاطر از ما دعوت به کار کردند. در واقع اول می‌خواستند همان کار را پخش کنند. بعد گفتند بیااید ادامه این کار را بسازید که طی صحبت‌هایی متقاعدشان کردیم که آن کار مناسب شبکه آموزش نیست و مخاطب خاص خودش را دارد. ضمن اینکه مخاطب آن برنامه نوجوان‌ها بودند، هر چند در این کار هم عملاً به سمت همین مخاطب رفته‌ایم. خب آن طرح را کمی تغییر دادیم و شکل فعلی برنامه پیش آمد که نمی‌دانم چقدر موفق است.

– باز خوردها را ندادید؟

خیلی کم چون شبکه هفت شبکه‌ای است که در حال چا افتادن است و تازه دارد مخاطب پیدا می‌کند. متأسفانه شبکه آموزش کیفیت دریافت شبکه هم خیلی خوب نیست و بسیاری از مخاطب‌ها هنوز آشنا نیستند. از طرفی کار ما اولین کار نمایشی شبکه بود و البته یک چیزهایی هم دست و پای ما را می‌بست.

– منظور تان ضوابط شبکه است؟

بله. به هر حال تعریف شبکه آموزش یکسری چارچوب‌هایی را ایجاد می‌کند. قرار است برنامه‌ای که آنجا تهیه می‌شود آموزشی باشد. اگرچه نگاه آقای پورحسین این بوده که اینن تعریف را از شکل قدیمی‌اش که همیشه یک تخته سیاهی بود و یک نفر درس می‌داد خارج کنند و آموزش جذاب‌تر و غیرمستقیم‌تر باشد. اما آن چارچوب آموزشی هنوز وجود دارد و همین منجر به مستقیم‌گویی‌های ناگزیری می‌شود که در کار ما هم وجود دارد. من خودم شخصاً خیلی موافق نیستم و فکر می‌کنم خود کار آنقدر ساده است که نیازی به توضیح ندارد. یک کاری هم آن اوایل در پخش انجام شد که بعد برش داشتند، این بود که در انتهای نمایش تصویر یک نوشته‌ای می‌آمد که پیام نمایش در آن بود. خب من فکر کردم لزومی به این کار نیست، چون خود نمایش بسیار ساده است و وسط نمایش هم ما به طور مستقیم داریم با تماشاگر حرف می‌زنیم.

– هدف‌گیری شما در این برنامه از نظر مخاطب و دایره موضوعات انتخابی تان چه چیزهایی بوده است؟
هدف ما بیشتر مسائل مربوط به خانواده بود چون فکر می‌کنم هنوز در زمینه شفاف نسل‌ها ما خیلی مشکل داریم. هنوز چیزهایی بین دو نسل هست که باعث می‌شود نتوانند دنیای همدیگر را بفهمند. فکر می‌کنم لازم است شیوه‌های نزدیک شدن این دو دنیا به همدیگر را مطرح کنیم.
– برنامه‌های دیگری نیز در این قالب پیش از این در تلویزیون تولید شده بود که موضوعات آموزشی را در قالب نمایشی بیان می‌کرد؛ برنامه‌هایی مثل «از کجا باید شروع کرد» به کارگردانی مریم سعادت که

خودتان هم در آن حضور داشتید یا برنامه «جمعه تعطیل نیست». کدام یک از آن برنامه‌ها به‌زع‌م شما در ارائه قالب مناسبی برای مفاهیم آموزشی خودشان موفق‌تر بودند و برنامه «هفت کلمه حرف حساب» را به کدام یک از آنها نزدیک‌تر می‌دانید؟
البته من همه این نوع برنامه‌ها را ندیده‌ام، اما در بین آنهایی که دیدهام به نظر موفق‌ترین‌شان «تویی دیگر» بود که جزء اولین کارهای بیژن بیرنگ و مرحوم رسام به شمار می‌رفت. شاید به صورت ناخودآگاه آن برنامه روی من تأثیر گذاشته بود. البته ماجرای دیالوگ‌های مستقیم ما رو به دوربین نیاز و خواست شبکه آموزش بود ولی یادم هست در آن کار هم این ویژگی وجود داشت.
– گفتید گاهی کارهایی انجام داده‌اید که باب میل تان نبوده و به قول خودتان کارهای بدی بوده است. در زمان انجام این کارها دغدغه مخاطب نداشتید؟

مخاطب برای من مهم است اما نه کمیت مخاطب. مهم این است که کاری را که دوست دارم انجام بدهم، ولو اینکه تنها یک نفر آن را ببیند. اما دآوری مخاطب برایم مهم است. اگر بخواهیم خیلی آرمانگرا باشیم – که البته باید باشیم – شاید بهترین راه این است که این حرفه را کنار بگذاریم. اما خب مهم این است که کار دیگری بلد باشی که کار دیگری بلد نیستم. – اما شما که کار ترجمه انجام می‌دهید. با ترجمه نمی‌شود زندگی کرد. من همین الان دارم کار ترجمه را ادامه می‌دهم اما از این کار پولی در نمی‌آید و اتفاقاً به واسطه انجام آن کارهای ضعیف و امکان مالی که برایم فراهم می‌کند، می‌توانم گاهی اوقات کاری را که دوست دارم انجام بدهم یعنی فضایی برایم فراهم می‌کند برای انجام کارهایی که می‌توانم پای آنها بایستم. – شاید هم به جای کارهای بد بشود گفت کارهای متفاوت که مخاطب متفاوت‌تری دارند.

بعضی وقت‌ها هم واقعاً بد بوده است. اما این بد بودن اشکال مختلفی دارد. یک موقع کار عامیانه و فاقد کیفیت‌های هنری و فنی است. یک موقعی هست که یک کار آلودگی دارد، یعنی یک چیز ضدفرهنگی در آن هست. من سعی کردم کارهایی از این جنس نکنم و معتقدم کارهای بدی که انجام داده‌ام از کارهایی بوده که می‌شود گفت بی‌کیفیت است، اما آلودگی در آن نیست. اگر هم دو سال برای شبکه جام‌جم کار کردم به این خاطر بود یعنی فضای کار به گونه‌ای بود که نمی‌شد کار کرد. امروز هم تقریباً همین‌طور است یعنی اکثر کارها را تباطی با دنیای بیرون ما برقرار نمی‌کند. در اطراف ما اتفاقات دیگری دارد می‌افتد در حالی که این کارها در یک فضای انتزاعی به معنای بد آن شکل می‌گیرد و این آزاددهنده است.

– چرا همکاری تان با مه‌ران مدیری ادامه نیافت؟
این مساله به مه‌ران مدیری مربوط نمی‌شد. مساله این است که ما دو سال پی در پی داشتیم کار می‌کردیم. جنگ ۷۷ بود که یک سال طول کشید، بعد «ببخشید شما» و «پلاک ۱۴» که مجموع اینها دو سال و اندی طول کشید و من غیر از بازیگری در این کارها مسؤولیت‌های دیگری

گروه بازیگران جوانی که اوایل دهه ۷۰ به محبوب‌ترین بازیگران طنز تلویزیونی بدل شدند و تا سال‌ها با نقش‌های متفاوتی که در کارهای مه‌ران مدیری بر عهده داشتند، بخشی از مهم‌ترین خاطرات تلویزیونی ما را شکل دادند، هر کدام در سال‌های بعد سرنوشت متفاوتی پیدا کردند. رامین ناصر نصیر در این میان به تجربه‌های متفاوتی دست

داشتم و همه اینها خیلی به من فشار می‌آورد. ضمن اینکه حس می‌کردم دارم فرسوده و نخنما می‌شوم. این باعث می‌شود که آدم احساس کند دارد خودش را تکرار می‌کند، چون واقعیت این است که برای کار هنری آدم باید مجالی داشته باشد تا بتواند خودش را بازسازی کند و در یک شکل نو ظاهر شود. آنچه تا به امروز در زمینه طنز دیده‌ام اغلب کارهای تکراری بوده است. در واقع شما همان آدم‌ها را می‌بینید که دارند همان قصه‌ها را بازسازی می‌کنند و چون همان نویسنده‌ها هم دارند می‌نویسند، من گاهی نهنتها قصه را تا آخر می‌توانم پیش‌بینی کنم، بلکه حتی دیالوگ بعدی بازیگر را هم حدس می‌زنم، چون خودم یک بار این را بازی کرده‌ام. انگار همه تنبل شده‌اند، همه دارند خودشان را تکرار می‌کنند. من در مقطعی کار را کنار گذاشتم که آغاز این اتفاق بود. از طرف دیگر وقتی ما این کارها را با مدیری شروع کردیم خیلی تازگی داشت و مورد استقبال قرار گرفت، اما بعدها از این اقبال استفاده شد و کارها جنبه سفارشی پیدا کرد.

– آخرین پیشنهادی که از طرف مه‌ران مدیری داشتید کی بود؟
آقای مدیری تا سه تا کار بعدی هم به من پیشنهاد کار داد. اولی‌اش همان موقعی بود که من می‌خواستم مدتی کنار باشم، برای کار دومی داشتم می‌رفتم اسپانیا که فکر می‌کردم شاید آنجا بمانم. سومی را ایران بودم اما خیلی تردید داشتم که ۱۰، ۱۵ روزی هم طول کشید تا تصمیم بگیرم و عاقبت در زمانی خیلی نزدیک به فیلمبرداری گفتم نه، که سیامک انصاری جای من آمد و فکر می‌کنم کمی هم مدیری بابت آن قضیه از من دلخور شد. بعد از آن با هم تماس داشتیم اما دیگر پیشنهاد کار به من نداد. ضمن اینکه من کارهایی را کمابیش دنبال می‌کردم و در همان فرمت‌های قبلی بود. تنها کاری که فرمتش تغییر کرد و دوست داشتم باهاش کار کنم مرد هزار چهره و دو هزار چهره بود که پیشنهادی به من نشد.

– حالا با فاصله گرفتن از آن دوران فکر می‌کنید آن تصمیم‌ها تصمیم‌های درستی بوده‌اند؟

نمی‌شود قضاوت کرد چون آدم نمی‌داند چه چیزی پیش می‌آید، اما ناراضی نیستم، چون باعث شد تجربیات متفاوت دیگری بکنم که دوست‌شان داشتم.



عکس ازبیر جدیدی

فعلاً جدی هستم

زده البته بخشی از آنها در زمینه بازیگری تجربه‌های نسبتاً ناموفقی بودند که خودش برای آنها دلیل محکمی چون اصرار معاش را عنوان می‌کند. بخش دیگری از فعالیت‌هایش در زمینه ادبی و ترجمه شعر و نمایشنامه بود که گوشه دیگری از استعدادهایش را به نمایش می‌گذاشت؛ گوشه‌ای که انگار برای خودش مهم‌ترین و

– کار بقیه اعضای آن گروه مثل رضا عطاران یا سعید آقاخانی را دنبال می‌کنید؟ فکر می‌کنید آنها در مسیر مستقلی که در پیش گرفتند چقدر موفق بودند؟

رضا عطاران که با هم شروع کردیم و از همان موقع معلوم بود آدم بااستعدادی است و ایده‌های نو دارد. رضا جای خودش را پیدا کرد. به نظرم خیلی هم آدم باهوشی است و به موقع کنار کشید چون کارهای آخرش دیگر تکرار همان کارهای قبلی بود که البته الان سعید آقاخانی دارد ادامه‌اش می‌دهد (با خنده). البته سعید هم بچه بالاستعداد و باذوقی است. اشکالی که هست شاید در ساختار مدیریتی ماست که حتی در بخش خصوصی هم اغلب آدم‌ها را در فرمت‌های جواب داده شده به کار می‌گیرند. اما من فکر می‌کنم سعید هم بالاخره خودش را پیدا می‌کند. البته کارش بد نیست، منظوم پیدا کردن سبکی است که مال سعید آقاخانی شد و نتوانیم آن را با کار یکی دیگر مقایسه کنیم.

– خود شما چطور، نمی‌خواهید یک کار مستقل طنز بسازید؟

من هیچ وقت دغدغه کارگردانی نداشتم. از طرفی در طول این سال‌ها خیلی تغییر کرده‌ام و انرژی برای کار طنز ندارم چون احساس می‌کنم بعضی وقت‌ها واقعیت‌ها آنقدر جدی‌اند که حرف زدن درباره آنها با زبان طنز خیلی سخت است. فعلاً ذهنیم در فضاهای جدی است.
– معمولاً ترجمه شعر کار بسیار دشواری است و حتی عده‌ای شعر را ترجمه‌ناپذیر می‌دانند. شما با چه پشتوانه زبانی و ذهنی در اولین اقدام‌تان برای ترجمه، به سراغ کتاب «برنده‌ای نیست؛ درخت می‌خواند» رفتید که ترجمه اشعاری از ۳۰ شاعر مکزیکی است که در ایران هم شناخته‌شده نیستند. ترجمه این اشعار را از زبان اسپانیایی انجام دادید یا ترجمه بواسطه بود؟

ترجمه این کتاب جزء کارهایی است که خیلی دوستش دارم و پای آن می‌ایستم. اگرچه خیلی از کسانی که اهل ادبیات و شعر هستند این کتاب را نمی‌شناسند و شاید دلپش پخش بد کتاب بوده است.
برایم دوره یک‌ساله لذت‌بخشی بود. واقعیت این است که من خیلی به آموختن زبان علاقه‌مندم و هوشم در این زمینه خوب است. مثلاً آخرین سفرم به آفریقا بود که در پایان سفر من بیشتر از همسفرانم کلمه یاد گرفته بودم و می‌توانستم ارتباط‌های خیلی محدودی با آدم‌ها برقرار کنم. اسپانیایی را سعی کردم خودم با کتاب یاد بگیرم. یک ایرادی هم که دارم این است که آموزش مستقیم مثل کلاس‌های دسته‌جمعی حوصله‌ام را سر می‌برد چون هم‌اشا فکر می‌کنم بقیه چرا اینقدر کند هستند. یکی از روش‌های غیرمستقیم که برای یادگیری انتخاب کرده بودم این بود که می‌رفتم توی چت‌روم‌های موضوعی و با آدم‌های اسپانیایی‌زبان صحبت می‌کردم. البته اکثرشان حوصله نداشتند با کسی که اسپانیایی کم می‌داند حرف بزنند. اما بعضی‌ها برایشان جالب بود و سعی کردند معلم باشند. با خوسه خیمسن که ترجمه کتاب را مشترک انجام دادیم همین طوری آشنا شدیم. چون آدم فرهنگی و

تلقویز پیون



عکس ازبیر جدیدی

گفت‌وگو با رامین ناصر نصیر کارگردان هنری و بازیگر برنامه «هفت کلمه حرف حساب»

سکافیس اول

دنیا شفافیت عجیب و غریبی پیدا کرده است. رازی سروشیده باقی نمی‌ماند. به سرعت برق و باد رازها برملا می‌شوند و وقتی رازی برملا شد یعنی خاموشی رویا و تخیل. چرا می‌گویم خاموشی و نمی‌گویم مرگ برای اینکه هنوز کلمات و جملات و صدا در یک لحظاتی زندگی دارند. اما تصویر این زندگی و این شادابی کلمات را از آدمی می‌گیرند و دنیای آنکادرشده و معلومی را هویدا می‌کنند که سری در آن نیست و آدمی مات و مبهوت تنها تصویرگر لحظاتی از زندگی است که حس و آنی در آن دیده نمی‌شود. انسان با رویاها و آرزوهای خویش زندگی می‌کند. همین تخیلات و آرزوها هستند که بخش عمده‌ای از آفرینش‌های هنری و شاهکارهای بشری را باعث شده‌اند.

رویاها تصویرسازی خیال می‌کنند و بر اساس همین الگو انسان به حیات خویش معنا می‌دهد؛ یک معنای بی‌نهایت زیبا. همین خیال و تصور در انسان باعث شکوفایی نگاه او به اطراف و جهان، محیط پیرامون زندگی و قابل تامل کردن درها و آلام اوست.

اگر تصورات و رویاهای او را مخدوش و سلب کنند همان می‌شود که انسانی بی‌رویا و تصور، انسانی مکانیکی، فرمایشی و بدون انگیزه واقعی زندگی خلق می‌شود و تمامی شئونات او زیر سوال می‌رود. کلمات رازی در خود دارند که این راز پس از بیان کلمه خود را افشا می‌کند. عامل اجراکننده افشای راز یک کلمه یا متن یا جمله، صدای آدمی و نحوه تکلم اوست. همه صداها با هر قدرت و توانی و با هر جنسی از لحن و بیان، صاحب یک کاراکتر و شخصیت‌اند. این کاراکتر و این نمای کلی صدا تا زمانی برای مخاطب جذاب، شنیدنی و رویایی است که او دیده نشود. اما به محض دیده شدن آن تصورات و تجسم رویاها شکل دیگری به خود می‌گیرند و تمامی حقیقت رازشان برملا و معلوم می‌شود. آیا این خاصیت ششم و ذهن آدمی است که چنین می‌کند؟ یا اینکه روح و جسم آدمی زمانی که شاهد برملا شدن واقعیتی شد و رازی پنهان به شکل عیان در مقابل چشمانش قرار گرفت حس تصور و خیالبافی خود را از دست می‌دهد؟ به راستی کدام یک؟ قاب کوچک تلویزیون فلسفه‌ای دارد به وسعت فلسفه مخترعان خود. این قاب برملاکننده رویاهایی است که به چشم می‌آیند و دنیا را روشن و شفاف می‌کنند.

قاب کوچک تلویزیون در حقیقت در پوشش تصویر و نور و رنگ همه خیالات ما را به واقعیتی تبدیل می‌کند که واقعی واقعی هم نیست. چرا، به دلیل آنکه همین قاب تصمیم می‌گیرد که چه چیزی می‌تواند دیده شود یا رازش افشا شود؟ همین قاب کوچک است که تصاویر بدون رویا و خیال را با تصمیم قبلی به آدمی ارائه می‌دهد و در واقع این قاب کوچک رازآزایی می‌کند و همین مساله ذهن آدمی را کند، بدون انگیزه و تفکر انسانی و منفعل می‌سازد. ماهیت رسانه‌ها متفاوتند، فضای آنها با هم فرق دارد. فضای سنت‌افزاری و نرم‌افزاری رادیو با تلویزیون بسیار متفاوت است. همین نکته درباره رسانه‌های مکتوب و اینترنتی هم صدق می‌کند. شناسایی ساختار هر یک از این رسانه‌ها و الزامات غیرقابل چشم‌پوشی هر یک از آنها برای تأثیرگذاری بر مخاطب از وجوه اصلی کار به شمار می‌آید. همین تفاوت‌هاست که هر یک را در جای خود جذاب، خواندنی، شنیدنی و دیدنی می‌کند. پس از گسترش شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای در گوشه‌گوشه جهان از طریق مدارگردهای دور زمین برای اولین بار در ایتالیا یک شبکه تلویزیونی رادیویی تاسیس شد که رادیو را به طور کامل به قاب کوچک تلویزیون آورد یعنی کل برنامه‌های این شبکه تلویزیونی استودیویی رادیویی با یک میکروفن و چند گوینده بود. پس از مدتی در کشورهای دیگر هم چنین تجربه‌ای صورت گرفت که زیاد مورد استقبال قرار نگرفت. در ایران هم در یک برنامه صبحگاهی موفق در شبکه رادیو تلویزیون با اجرای رضا شهیدی‌فر چنین کاری توسط جواد آتش‌افروز انجام شد که تا حدودی در تلویزیون یک ناواری بود اما بعدها به دلیل تکراری بودن سوز و پایان عمرش به فراموشی سپرده شد.

در بسیاری از نقاط دنیا روزهایی معلوم و نامگذاری شده‌اند به نام روزهای بدون تلویزیون یعنی در آن روز مردم نمی‌خواهند منفعل بنشینند و تلویزیون تماشا کنند. ولی من تاکنون نشنیده‌ام روزی را اعلام کنند که مردم رادیو گوش ندهند. این روزها شکل و ساختار کامل یک برنامه رادیویی به تلویزیون انتقال داده می‌شود و سپس با استفاده از مجریان رادیو شکل و شمایل یک رسانه کاملاً شنیداری به خود می‌گیرد. همین آشناسازی با صدا و تصویر گویندگان و مجریان رادیو آنها را برای همیشه از ذهن مخاطبی که با آن صدا رویاپردازی می‌کرده و خاطره می‌آفریده دور می‌کند و سپس از زمانی اندک مخاطبان رادیو آنها را فراموش می‌کنند در حقیقت باید گفت تلویزیون با تصویر سروکار دارد نه با حرف و سخن مجری یا گوینده.

جارت سازمانی کم برنامه تلویزیونی مشخص و معلوم است و در مرانامه یا مانیفست آن معلوم و مشخص است. اینکه رسانه‌ای محبوب، فاخر و نجیب را که با رویاهای آدمی سروکار دارد با تصویر افشا کنیم و رازهایش را در مقابل چشم دیگران قرار دهیم راه به جایی نمی‌برد. اجازه دهید محترمانه عرض کنم یا در حقیقت خواش کنم اجازه دهید رادیو کار خود را انجام دهد و تلویزیون هم کار خودش را. تداخل وظایف هر یک از آنها مطمئناً لطامت جدی و مهمی بر آنها وارد خواهد ساخت و که جریان رادیو تاتر است. اجازه دهید رادیو، گویندگان و مجریانش هم‌چنان برای مردم رویا بسازند.

خدا می داند چقدر مردم نیازمند لحظه‌ای رویا و آرامش‌اند.

سکافیس دوم

محمود زندهام، مدیر مرکز هنرهای نمایشی رادیو

رادیوی دیدنی

در ابتدای امر تئوری تصویری شدن رادیو شاید به نظر امر محال یا متناقضی به نظر برسد ولی واقعیت این است که رادیو در بسیاری از کشورهای جهان بر بال تکنولوژی ماهواره‌ای سوار شده و برای ماندگاری خود، از رسانه‌های دیگر همچون ماهواره کمک گرفته است. برای مثال تجربه در کشورهای ایتالیا و فرانسه اتفاق افتاده است و مخاطبان قابل توجهی را جذب کرده. اساساً دیده شدن آنچه صوتی و شنیدنی است مخالفان فراوانی دارد چراکه بسیاری معتقدند برنامه رادیویی یا متن رادیویی برای شنیدن است نه دیدن و خواندن. از طرفی بسیاری از چیزهای محبوب رادیو پس از دیده شدن میزان محبوبیت آنها کاسته می‌شود چرا که فرد بر اساس آنچه می‌شود فضا و کاراکتر خاصی از بازیگران و گویندگان را در ذهن خود متصور می‌شود که ممکن است پس از دیدن تصویر گوینده، تصویر ذهنی مخاطب مخدوش شود.

این نگرانی‌ها همواره باعث شده است برنامه‌سازان، هنرمندان و حتی مدیران از دیده شدن هراس داشته باشند ولی واقعیت دیگری نیز وجود دارد و آن حس کنجکاوی و جست‌وجوگرانه مخاطب رادیو است. شنونده دوست دارد کاراکترها و گوینده‌های مورد علاقه‌اش را ببیند. همین حس می‌تواند در جهت گிரایی و جذابیت رادیوهای تصویر موثر و مفید باشد.

به قول شاعر «چشم دل باز کن که جان بینی/ آنچه نادیدنی است آن بینی»، رادیوی تصویری مصداق آنچه نادیدنی‌هاست که مورد کشف و شهود مخاطب قرار خواهد گرفت. دیوار حائل و فاصله‌ای که بین فرستنده پیام و گیرنده وجود دارد با تصویری شدن رادیو برداشته می‌شود و اگر این موضوع با کارشناسی و دقت انجام شود چه بسا این برنامه‌ها از برنامه‌های پرهزینه و پرتکلف تلویزیون نیز جذاب‌تر شود چرا که بی‌پیرایگی در رادیو و دوری از هرگونه صحنه‌آرایی و گیم و دکور... چشم دل باز کن که جان بینی/ آنچه نادیدنی است آن بینی»

دقیق از هر دو رسانه رادیو و تلویزیون باشد اتفاق جذاب و گیرایی در رسانه ملی ایجاد خواهد کرد. به ویژه ساختار جدیدی که مرکز هنرهای نمایشی ابداع کرده است و آن اجرای رادیو تاتر است. عیود که این اجرای نمایش‌های رادیویی بر صحنه تئاتر که این خود از جذابیت ویژه‌ای برخوردار است.